

A Critical Review of *The History of Translation in Iran*

Reza Amini*

Abstract

This article is a critical review of *The History of Translation in Iran* (in Persian), written by Abdolhossein Azarang. Having fluent prose and exact editing, not having typing mistakes, and providing good information about translation in some periods of Iran's history are among the good peculiarities of this book. And, repetition of some points in different parts of the content, relying excessively on some sources, generalization in some parts of the content, the content being deprived of a good and clear categorization, and inaccuracy of some of the historical information provided are among the shortcomings of the book. On the other hand, since about some periods of the history of translation in Iran the number of studies are more than the other periods, it is argued in this article that it was better and more useful if the focus of the book had been on those periods of the translation in Iran about which there is not any or adequate research.

Keywords: History of Translation, Persian Language, Persian Prose, Qajar Dynasty

* PhD in Linguistics, Assistant Professor of Research Institute for Cultural Heritage and Tourism, Iran,
r.amini@richt.ir

Date received: 2020-08-12, Date of acceptance: 2021-01-30

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی انتقادی تاریخ ترجمه در ایران

رضا امینی*

چکیده

در این مقاله، کتاب «تاریخ ترجمه در ایران»، نوشته عبدالحسین آذرنگ، بررسی و نقد شده است. نثر روان و ویرایش دقیق کتاب، پیراسته بودن آن از غلط‌های نگارشی و ارائه شماری نکته خوب درباره ترجمه در برخی دوره‌های تاریخ ایران، از ویژگی‌های نیکویی است که خواننده به هنگام خواندن کتاب به وجود آنها پی می‌برد. تکراری بودن بسیاری از مطالب و اتکای بیش از اندازه کتاب به شماری از منابع، کلی‌گویی، حاکم نبودن سامان مشخصی بر تقسیم‌بندی محتوا، دقیق نبودن برخی از اطلاعات تاریخی ارائه‌شده، و ... نیز از ضعف‌هایی است که خواننده به هنگام خواندن کتاب با آن روبرو می‌شود. از سوی دیگر، با توجه به آنکه درباره تاریخ ترجمه در برخی از دوره‌های تاریخ ایران پژوهش‌های بیشتری انجام شده است، بهتر بود که در این کتاب بیشتر بر آن بخش‌هایی از تاریخ ترجمه در ایران تمرکز می‌شد که پژوهش‌چندانی درباره آن انجام نشده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ ترجمه، زبان فارسی، نثر فارسی، دوره قاجاریه

۱. مقدمه

شاید مهمترین کارکرد ترجمه، ممکن و آسان کردن تعامل و ارتباط میان انسان‌هایی باشد که به دو زبان متفاوت سخن می‌گویند، و شاید اگر ترجمه نبود، مرز میان گروه‌های انسانی سخت‌تر و گذرناپذیرتر می‌شد و به همان میزان نیز جامعه‌های انسانی از همدیگر دورتر می‌ماندند که این نیز به نوبه خود احتمال جنگ و ستیز را میان آنها بیشتر می‌کرد. افزون بر

* دکترای زبان‌شناسی، استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران، r.amini@richt.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۱

این، کارکرد بسیار مهم دیگر ترجمه، فراهم آوردن بستر لازم برای دادوستد تجربه‌ها و یافته‌ها میان جامعه‌های گوناگون است که آنها را از تکرار تجربه‌های جامعه‌های دیگر و پیمودن نالایم راهی که دیگران برای رفتش هزینه کرده‌اند بی‌نیاز می‌کند؛ و از این رهگذر، حرکت آنها را در مسیر علم و دانش شتاب می‌بخشد. بگذریم که اصولاً اگر تلنگرهای علمی و ذهنی ناشی از ترجمه و ورود دانش و علم و آگاهی، از رهگذر آن نباشد، حتی این امکان نیز می‌تواند وجود داشته باشد که جامعه‌ای در مسیر تجربه بسیاری از پیشرفت‌ها یا دگرگونی‌هایی که زندگی را برای اعضای آن بهتر می‌کند، قرار نگیرد و دیدگان آن تا زمانی نامشخص بر برخی چشم‌اندازها بسته بماند.

با توجه به موقعیت سرزمین ما و رفت‌وآمدهای بسیاری که در طول تاریخ دراز خود تجربه کرده، و تنوع خیره‌کننده قومی و اجتماعی آن، و تعامل‌ها و برخوردهای بسیاری که با سرزمین‌های دور و نزدیک داشته است، حتی بدون وجود هیچ‌گونه سند یا گواه تاریخی نیز می‌توان حدس وجود ترجمه در ایران را مطرح کرد و در پی اثبات آن برآمد. خوشبختانه از چند هزار سال پیش بدین سو، شاهدا و سندهای ارزشمندی از وجود ترجمه در ایران به جای مانده است که بررسی آنها، با بهره بردن از ابزارها و روش‌های علمی علوم مختلف، نوشتن «تاریخ» ترجمه در ایران را شدنی می‌کند.

درباره «تاریخ» ترجمه در ایران پژوهش‌هایی انجام گرفته است. برخی از این «تاریخ»‌نگاری‌ها از گونه «مروی بر»، «درآمدی بر»، «سیر» یا «تاریخچه» هستند (برای نمونه، نوایی (۱۳۸۹)، قریشی (۱۳۹۳) و محیط طباطبایی (۱۳۶۶))، و برخی نیز از گونه پژوهش‌های دانشگاهی که از کلی‌گویی گریزانند و بر بخشی از «تاریخ» ترجمه در ایران، یا موضوع مشخصی از آن متمرکز شده‌اند (برای نمونه، کتاب «تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید مورد شهریار ماکیاولی» سید جواد طباطبایی). این پژوهش‌های دسته دوم، بیشتر در قالب پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی انجام گرفته‌اند و حاصل کار در بسیاری موارد به صورت مقاله و گاه کتاب، عرضه شده است.

همگی پژوهش‌های انجام‌شده درباره «تاریخ» ترجمه در ایران، کار پژوهشگران ایرانی و به زبان فارسی نیستند، و شماری از آنها کار پژوهشگران نایرانی و به زبان‌های دیگرند. البته همگی این پژوهش‌ها یک‌سره درباره «تاریخ ترجمه در ایران» نیستند، بلکه فصل یا بخش‌هایی از آنها به این موضوع مربوط است. برای نمونه، می‌توان به کتاب «سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی» (Aux Sources De la Nouvelle Persane) کریستوف بلائی (Christophe

Balay و میشل کویی پرس (Michel Cuypers) و «بحران آگاهی جمعی ایرانی، تاریخ نثر امروزی فارسی (۱۹۸۰-۱۸۰۰)» کریستوف بلائی (۲۰۱۷) اشاره کرد که در آنها به تاریخ ترجمه در ایران و نقش آن در تکوین زبان و ادبیات فارسی نیز توجه شده است. به هر روی، هر کسی که تا اندازه‌ای پذیرفتنی با نوشتگان موجود درباره پیشینه و «تاریخ» ترجمه در ایران آشنا باشد، احتمالاً این سه نکته را می‌پذیرد که درباره برخی از دوره‌های تاریخ ترجمه در ایران، پژوهش درخوری انجام نگرفته است؛ درباره تاریخ ترجمه در دوره‌هایی همچون دوره قاجاریه، نسبت به دوره‌های دیگر، مطلب بیشتری در دسترس است؛ و بسیاری از مطالبی که در کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون درباره «تاریخ» ترجمه در ایران گفته شده، کم و بیش تکراری و بازگویی همان مطالبی است که در منبع‌های دیگر نوشته عبدالحسین آذرنگ، بررسی و نقد شده است. این کتاب را انتشارات ققنوس منتشر کرده و چاپ دوم آن در سال ۱۳۹۵ روانه بازار کتاب شده است.

۲. نگاهی به محتوای کتاب

این کتاب دربردارنده «دیباچه»، چهار بخش، یک پیوست و نمایه است. «دیباچه» این‌گونه آغاز شده است:

عنوان این کتاب فقط به این قصد برگزیده شده است که موضوع و دامنه بحث را بهتر نشان دهد، و پیش از هر چیز از خوانندگان می‌خواهم این عنوان را در معنای کاملاً فروتنانه آن در نظر بگیرند. نوشتن تاریخ ترجمه هر زبانی، یا هر کشوری، به راستی کار چند و چندین تن نیست. تا زمانی که همه آثار ترجمه‌شده، یا دست‌کم بخش‌هایی از همه ترجمه‌ها را مقابله‌گران مسلط به دو زبان مبدأ و مقصد و موضوع اثر، با اصل آن‌ها مطابقت ندهند، و جمع‌بندی حاصل از ارزشیابی مجموع ترجمه‌ها، با توجه به عامل-های مؤثر بر آن‌ها به دست نیامده باشد، راه نگارش تاریخ ترجمه در معنای واقعی آن هموار نخواهد شد. ... بنابراین، کتابی که در دست دارید، در بهترین حالت، فقط می‌تواند به منزله درآمدی بر تاریخ ترجمه در ایران، یا ترسیم خطوط کلی نقشه مطالعات آن، به شمار آید (ص ۹).

در همین رابطه، گفته می‌شود: «در این کتاب به جنبش‌های ترجمه در تاریخ ایران تا پایان عصر قاجار، فقط گذرا اشاره شده است» (ص ۱۱)؛ و در جای دیگری هم اشاره شده

است که «این کتاب با پایان کار قاجارها پایان می‌یابد. بررسی تاریخ ترجمه در عصر پهلوی اول و دوم، به کتابی مستقل و مفصل، و بررسی تاریخ ترجمه از انقلاب به این سو، به کتاب دیگر مفصل‌تری نیاز دارد» (ص ۱۶).

عنوان بخش یکم کتاب، «ترجمه در ایران باستان» است. فصل‌های هشت‌گانه این بخش به «آغاز ترجمه در ایران: عصر پیش از مادها و عصر مادها»، «ترجمه در عصر هخامنشیان»، «وضع مبهم ترجمه در عصر سلوکیان»، «ترجمه در عصر اشکانیان»، «ترجمه در عصر ساسانیان: زمینه‌های تاریخی و کتیبه‌های ساسانی»، «ترجمه در عصر ساسانیان: مراکز علمی»، «ترجمه در عصر ساسانیان: ترجمه آثاری ماندگار» و «ترجمه در عصر ساسانیان: ترجمه چند شاهکار ادبی»، اختصاص یافته است. در فصل یکم، خواننده اثری از تاریخ ترجمه در ایران پیش از مادها و عصر مادها نمی‌بیند، چه اینکه این فصل در کل مجموعه‌ای از پرسش‌هایی است که گمان‌هایی در پیوند با آنها مطرح شده، یا به عکس گمان‌هایی که پرسش‌هایی بر پایه آنها طرح شده است. علت این امر شاید آن باشد که هیچ اثر نوشتاری از دوران مورد نظر این فصل در دست نیست، یا اگر هم هست رمزگشایی نشده است - همان‌گونه که مولف در چند جای این فصل (و فصل‌های دیگر کتاب) گفته است - و تا زمانی هم که نوشتاری از دوره‌ای در دست نباشد، درباره آن نمی‌توان تاریخ نوشت و زمانی که این تاریخ مربوط به ترجمه باشد، باید گفت درباره آن به هیچ روی نمی‌توان تاریخ نوشت.

فصل دوم کتاب به تاریخ ترجمه در دوره هخامنشیان اختصاص دارد. این فصل در بردارنده توضیحاتی است درباره زبان‌های مورد کاربرد در شاهنشاهی هخامنشی، و در کل باور مولف کتاب بر آن است که وجود زبان‌ها و قوم‌های مختلف در این شاهنشاهی پهناور «آشنایی با زبان‌های دیگر امپراتوری [را به] ضرورتی اجتناب‌ناپذیر» تبدیل می‌کرد (ص ۳۱). در این فصل، همچنین به کارکردهای متفاوت سه زبان فارسی باستان، آرامی و ایلامی در شاهنشاهی هخامنشی؛ «کتیبه بیستون» و اهمیت آن به عنوان «مفصل‌ترین کتیبه و عروس کتیبه‌های جهان» و اینکه سه متن آن به زبان‌های پارسی باستان، ایلامی و بابلی «به رغم برخی اختلاف روایت‌ها در میان آنها، از نمونه‌های ترجمه دقیق است» (ص ۳۵) پرداخته شده و به وجود کتیبه‌های سه‌زبانه گنجنامه همدان نیز اشاره شده است. در یکی دو پاراگراف پایانی این فصل نیز مولف، پس از اشاره به اینکه «اطلاعات موجود نه تنها برای آگاهی از فعالیت‌های ترجمه در دستگاه دیوانی هخامنشی کافی نیست، بلکه از ترجمه در

میان مردم و جامعه آن عصر هم اطلاعی به دست نمی‌دهد» (ص ۳۶)، این پرسش را مطرح می‌کند که «آیا ممکن است مردم فرهیخته آن عصر، با فرهنگ دست کم کشورهای نیرومند همجواریان هیچ‌گونه آشنایی نداشته باشند؟» (ص ۳۶) و با اشاره به آشنایی یونانیان با اندیشه‌های ایرانی و تأثیر پذیرفتن احتمالی اندیشمندان ایرانی («مگر ممکن است که زرتشت با آن دستگاه فکری پیچیده‌اش، در خلأ فکری و در محیطی فارغ از اندیشه ظهور کرده باشد؟» (ص ۳۷)، سرانجام این پرسش را به میان می‌آورد که «آیا ممکن است بدون ترجمه از زبان‌های دیگر به زبان خود، و از زبان خود به زبان‌های دیگر، به چنان قوام و تأثیری دست یافته باشند؟» (ص ۳۷). بی‌آنکه پاسخی به این پرسش‌ها داده شود، فصل «ترجمه در عصر هخامنشیان» با جمله‌ای دیگر پایان یافته است: «فقط به یاری پژوهش‌های گسترده زبانی، تاریخی، باستان‌شناختی، مطالعات تطبیقی و مطالعات در زمینه‌های دیگر می‌توان به این پرسش‌ها پاسخ گفت» (همان). در جایی از این فصل (ص ۳۳)، «ساتراپ‌ها»، در درون دو هلال، به «ولایات تابع» معنی شده است که نادرست است، چه اینکه «ساتراپ» در عصر هخامنشیان به معنای «والی»، «شهربان» یا «حاکم» مناطق مختلف آن شاهنشاهی به کار می‌رفته (نگاه کنید به دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «ساتراپ»)، و به آنچه مورد نظر مولف «تاریخ ترجمه در ایران» بوده، «ساتراپی» یا «ساتراپ‌نشین» گفته می‌شده که برآمده از تحریف یونانی واژه «خَشْتَرِیُون» بوده است.

فصل سوم کتاب درباره ترجمه در عصر سلوکیان است که البته - از یکی دو جمله حرف کلی و عمومی که بگذریم - در آن چیزی درباره ترجمه گفته نشده است. به سخن دیگر، در این فصل تنها چند گمان و پرسش مطرح شده، بی‌آنکه به منبعی ارجاع داده شده باشد. در واقع، دست کم برای ادعاهایی همچون اینکه «در حکومت سلوکیان، مسئولیت‌های مالی و نظامی به مقدونیان و یونانیان سپرده می‌شد و کارهای اداری را به بومیان وامی‌گذاشتند» (ص ۳۹)؛ یا «مجتمع‌های بزرگی به وجود آوردند که غیرمقدونیان و غیریونانیان در آن‌ها اجازه سکونت نداشتند. زبان رسمی مجتمع‌های شهری، یونانی بود» (ص ۴۰)؛ یا اینکه «شماری از مقدونیان و یونانیان با زنان ایرانی ازدواج کردند. حتی گفته شده است که برخی از آنان را به این گونه ازدواج‌ها وادار می‌کردند» (ص ۴۰) و ... باید خواننده به منبع‌ها و سندهایی معتبر ارجاع داده می‌شد. پاسخی که به برخی از پرسش‌ها داده شده نیز یک‌سره مبتنی بر گمان است. برای نمونه، در پاسخ به پرسش‌هایی از نوع اینکه «... چرا جامعه ایران، یا دست‌کم نخبگان ایرانی، در آن سه ربع قرن حکومت سلوکیان، و پس از آشنایی با زبان و

فرهنگ یونانی، از میراث فکری و فرهنگی غنی یونان بهره‌ای نگرفتند؟ چرا از میراث فرهنگی خود چیزی به آن انتقال ندادند؟ گفته می‌شود: «پیداست که در حالت رویارویی و تخصم دو جهان‌بینی، دو نگرش، دو فرهنگ، نمی‌توان تفاهم، گفتگو و تبادل فرهنگی انتظار داشت» (ص ۴۱). در رد این استدلال می‌توان گفت که تبادل فرهنگی میان فرهنگ ایرانی و یونانی انجام گرفته که نشانه‌های آن را در اثرپذیری زبان‌های ایرانی از یونانی و کتیبه‌هایی که به زبان یونانی (همان‌گونه که در فصل‌های بعدی کتاب بدان اشاره شده است) در حوزه فرهنگی ایران باقی مانده می‌توان دید. افزون بر این، آنچه در اینجا گفته با آنچه در پاراگراف نخست فصل بعدی کتاب گفته شده نیز ناسازگار است:

اشکانیان زمانی به قدرت دست یافتند که زبان و فرهنگ یونانی بر منطقه وسیعی حاکم شده بود. متخصصانی که می‌توانستند سررشته کارها را در زمینه‌های مختلف به دست گیرند یونانی و یونانی‌زبان بودند. به گفته احسان یارشاطر، حاکمان جدید ایران برای برطرف کردن نگرانی‌ها و جلب کردن همکاری عناصر یونانی، لقب «دوستدار یونان» را بر سکه‌هایی که ضرب کردند گنجایندند، ... (ص ۴۳).

در فصل چهارم، همچنین اشاره شده است که برخی از اشراف‌زادگان اشکانی و درباریان زبان یونانی می‌دانسته‌اند، ادبیات یونانی در دربار اشکانی جایی داشته و حتی نمایشنامه‌هایی به زبان یونانی در دربار اجرا می‌شده است (ص ۴۴). گذشته از اینها، استدلال ارائه شده در این زمینه از بنیاد ضعیف می‌نماید، چه اینکه سرزمین ایران بارها متحمل تاخت و تاز بیگانگان و برخوردهای ایران‌ستیزانه و توسعه‌طلبانه آنها قرار گرفته است، اما در هر حال بده‌بستان‌های فرهنگی نیز میان ایرانیان و بیگانگان مهاجم انجام گرفته است؛ چه اینکه فرهنگ چیزی نیست که نگرش‌های سیاسی و ایدئولوژیک بتوانند به کلی جلوی آمدوشد آن را بگیرد و عامل‌های زیادی در کارند که چنین توانی را از صاحبان قدرت و حتی عموم افراد جامعه می‌گیرند. در فصل چهارم - که درباره ترجمه در عصر اشکانیان است - همچنین به شکل‌گیری سلسله اشکانی، خط‌ها و زبان‌های رایج قلمرو اشکانی و کاربردهای آنها اشاره شده، و وجود ترجمه در آن دوره امری گریزناپذیر بیان شده است. در تنها پانوشت صفحه ۴۷ این فصل نیز در توضیح واژه «گنداره/ گندارا» آمده است که «غالباً و به - خطا گنداره را قندهار پنداشته‌اند. گنداره با پیشاور کنونی در خاک پاکستان برابر است، نه با قندهار در خاک افغانستان». در اینجا نیز بهتر بود که منبعی برای این ادعا معرفی می‌شد.

چهار فصل بعدی کتاب به ترجمه در عصر ساسانیان اختصاص دارد. به نظر می‌رسد که وجود منبع‌های بیشتر درباره‌ی دوره‌ی ساسانی، و از آن مهم‌تر اسنادها و متن‌های تاریخی به‌جای مانده از این دوره، عرصه را برای پرداختن جزئی‌تر به تاریخ ترجمه‌ی این دوره فراهم کرده است. در این چهار فصل، زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری شاهنشاهی ساسانی، کتیبه‌های این دوره، اهمیت فارسی میانه در این دوره، چندزبانه بودن این شاهنشاهی، پایه‌گذاری شهر گندیشاپور / جُندیشاپور به دست شاپور یکم و رونق ترجمه از زبان‌های یونانی، رومی، سُرّیانی و سانسکریت در این شهر، مرکزهای علمی شهرهایی همچون «رُها»، نقش فرقه‌هایی همچون نسطوریان در ترجمه در دوره‌ی ساسانی و ترجمه‌ی شماری از آثار ماندگار و شاهکارهای ادبی‌ای همچون کلیله و دمنه، اسکندرنامه و طوطی‌نامه مورد توجه قرار گرفته است. بهتر بود آنچه که در چهار فصل (در مجموع، ۳۳ صفحه) درباره‌ی تاریخ ترجمه در عصر ساسانی گفته است، در یک فصل منسجم سامان می‌یافت و بر آن بخش‌بندی قابل قبول‌تری حاکم می‌شد. برای نمونه، در فصل ۶، ما با عنوان «دیگر مرکزهای علمی در عصر ساسانیان» روبرو می‌شویم، در حالی که در زیر آن تنها از فعالیت‌های مربوط به شهر «رُها» و «مدرسه‌ی ایرانی» آن سخن گفته شده است. بهتر بود آنچه که در زیر این عنوان آمده، با آنچه در زیر عنوان بعدی این فصل - «نقش نسطوریان» - آمده یکی می‌شد و سامان دیگری به آن داده می‌شد، به ویژه اینکه در زیر عنوان اخیر از فعالیت‌های علمی شهر «نصیبین» نیز سخن گفته شده که وارث شهر رُها بوده است.

در بخش دوم کتاب که دربردارنده‌ی ده فصل است، تاریخ ترجمه در ایران پس از اسلام تا پایان دوره‌ی زندیه ارائه شده است. در این بخش، نخست یورش عرب‌ها به شاهنشاهی ساسانی و استیلایشان بر آن و جایگزینی رفته‌رفته‌ی زبان عربی در امور دیوانی با زبان فارسی مورد بررسی قرار گرفته است. سپس در فصلی به ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن به فارسی توجه شده که با توجه به ارجاع‌های متن گویا بیشتر برگرفته از نوشته‌های آذرنوش آذرتاش است. در بخش پایانی همین فصل، زیر عنوان «ویژگی‌های مشترک در ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن»، نکته‌های بسیار خوب و سودمندی درباره‌ی ترجمه و تفسیر قرآن در سده‌های نخست پس از اسلام گفته شده است. در ادامه، در فصل ۱۱، نخست اشاره‌هایی به جنبش ترجمه‌ی سده‌های نخست دوران اسلامی شده و به نقل از چند منبع، نام شماری از مترجمان ایرانی برده شده است و پس از آن هم به ترجمه‌ی شماری از آثار مهم سده‌های سوم و چهارم (همچون *خدا/ینامه*، *تاریخ بلعمی*، *ظفرنامه* و ...) توجه شده است. در بخش

پایانی این فصل نیز نکته‌های درخور توجه و خوبی درباره «ترجمه در سده‌های سوم و چهارم» هجری قمری و تفاوت معنای «ترجمه» در آن روزگار با امروز گفته شده است.

فصل ۱۲ کتاب به ترجمه در سده‌های پنجم و ششم ه. ق. پرداخته، و چند ترجمه مهم این دوره که عمدتاً از عربی به فارسی هستند، معرفی شده است. در پایان فصل نیز چند نکته خوب درباره ترجمه‌های دو سده مورد نظر این فصل گفته شده است، هرچند که بهتر بود مولف از کلی‌گویی فراتر می‌رفت و نمونه‌هایی از این ترجمه‌ها را می‌آورد و سخنان خود را بدان‌ها مستند می‌کرد. فصل ۱۳ نیز به ترجمه در سده‌های پنجم و ششم ه. ق اختصاص دارد و در آن «چند منظومه مبتنی بر ترجمه» همچون «وامق و عذرا»، «ورقه و گلشاه» و «ترجمه‌های کلیله و دمنه» معرفی شده است. این فصل نیز با اشاره‌ای کوتاه به ویژگی‌های ترجمه آثار ادبی «در آن دوره‌ها» به پایان رسیده است.

در فصل ۱۴ کتاب، شماری از ترجمه‌های سده هفتم ه. ق معرفی شده‌اند: «ترجمه تاریخ یمنی»، «نامه تنسر»، «مرزبان‌نامه»، «احیاء علوم‌الدین»، «صیلت‌ه»، «فرج بعد از شدت»، «ترجمه رسائل اخوان‌الصفاء» و «شهاب‌الآخبار». تاریخ این ترجمه‌ها «پیش از یورش مغولان به خاک ایران، در دوره یورش و نیز مواردی پس از یورش است». این فصل همچنین دارای بخشی زیر عنوان «مولوی و ترجمه» است که توضیحاتی است درباره مولوی و ربطی به موضوع کتاب ندارد. بخش پایانی این فصل، زیر عنوان «ترجمه‌های کهن از کتاب مقدس» سامان یافته است که به طور عمده نقل قول از پیروز سیار، مترجم کتاب مقدس، و حسن رضایی باغبیدی، استاد زبان و فرهنگ‌های باستانی، است. در فصل ۱۵ نیز ترجمه در دوران مغولان، ایلخانیان و تیموریان مرور شده است. در این فصل، ضمن اشاره به حمله مغولان به ایران، به زبان‌های مورد کاربرد آن دوره و مکاتبات حاکمان مغول با فرنگیان و نقش زبان فارسی در این مکاتبات اشاره شده است و شماری از آثار مهم این دوره همچون *جامع‌التواریخ* و *تاریخ آفرنج* خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و *تنگسوق‌نامه* و ترجمه‌های آنها معرفی شده‌اند.

در فصل ۱۶، ترجمه در عصر صفوی بررسی شده است. این فصل نیز ساختاری مانند چند فصل پیش از خود دارد، یعنی نخست توضیحی درباره عصر صفوی و اهمیت آن و مرادفات دولت صفوی با سرزمین‌های دیگر داده شده، سپس شماری از ترجمه‌های انجام‌شده، از جمله «ترجمه انجیل‌های چهارگانه (اناجیل اربعه)» در این دوره معرفی شده‌اند. یکی از نکته‌های مهمی که در این فصل بدان اشاره شده، ضعف و تنزل ترجمه کتبی و ادبی

از سوی و رواج ترجمه شفاهی (ص ۱۷۲)، به سبب مرادفات صفویان با سرزمین‌های دیگر به ویژه فرنگ، از دیگر سو است. البته بهتر بود که درباره علت‌های ضعف ترجمه کتبی و ادبی بیشتر سخن گفته می‌شد و با اشاره‌ای از آن گذر نمی‌شد. در این فصل، همچنین زیر عنوان «کتاب‌های ترجمه‌شده به فارسی» به «تحفه‌العشاق» اشاره شده و درباره آن گفته شده است: «جزوهای دوزبانه از نویسندگانی ناشناس. هدف از تدوین آن، آموختن زبان فارسی به ترک‌زبانان بوده است. زیر هر جمله فارسی، ترجمه آن به ترکی آمده است. احتمال دارد این جزوه زمانی تألیف شده که زبان ترکی دوره تحول و جدا شدن گویش‌هایش را سپری می‌کرده است.» (ص ۱۷۷-۱۷۸). در اینجا نیز بهتر بود دلیل این ادعا درباره تحول زبان ترکی بیان می‌شد. با نگاهی به یادداشت‌های این فصل نیز، به‌مانند بیشتر فصل‌های کتاب، متوجه می‌شویم که سهم برخی منابع در گرد آمدن مطالب آن بسیار چشم‌گیر بوده است. برای نمونه، به کتاب «تاریخچه ترجمه از فرانسه به فارسی در ایران از آغاز تا کنون» داود نوابی، بارها ارجاع داده شده است.

فصل ۱۷ کتاب به «ترجمه فارسی در شبه‌قاره هند» اختصاص دارد. در این فصل نخست به اهمیت شبه‌قاره و علت مهاجرت شاعران و نویسندگان و دبیران و منشیان ایرانی در دوره صفویه به هند و شکوفایی ادب فارسی در آنجا اشاره شده است، سپس برخی از آثاری که در آنجا و آن دوران به فارسی ترجمه شده، معرفی شده‌اند. در این فصل، درباره برخی ترجمه‌های انجام‌شده و کیفیت و ویژگی‌هایشان نکته‌های سودمندی گفته شده است. برای نمونه، به نقل از منابعی گفته شده که ترجمه محمد داراشکوه از *اوپانیساده‌ها* «به شیوه «راست‌به‌راست» (واژه به واژه)» بوده است (ص ۱۹۰)؛ یا ترجمه نظام‌الدین پانی پتی از اندرزنامه جوگ *باشست* «از سنخ ترجمه آزاد و نقل به معنا» (ص ۱۹۲) بوده است.

فصل ۱۸ که آخرین فصل بخش دوم کتاب است در کمتر از پنج صفحه به «ترجمه در دوره افشاریه و زندیه» پرداخته است. این فصل بیشتر به ویژگی‌های این دو دوره نظر کرده و به غیر از اشاره‌هایی به احتمال ترجمه در ارتش افشاریان و ترجمه برخی متون مقدس و تألیف فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ توسط میرزا مهدی‌خان استرآبادی، نکته درخور دیگری درباره تاریخ ترجمه در دو دوره مورد نظر گفته نشده است. البته، با توجه به بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی ایران در دوران حکومت دو دودمان افشاریه و زندیه، طبیعی است که امور فرهنگی‌ای همچون ترجمه چندان پیشرفتی نداشته باشند. بیشینه مشخص مطالب این فصل درباره تاریخ افشاریان است. بهتر بود که مطالب این فصل نیز به دو بخش ترجمه

در دوره افشاریه و ترجمه در دوره زندیه تقسیم می‌شد و به آن سامان مشخصی داده می‌شد. نکته دیگری که بهتر بود در روایت تاریخی این دوران بدان توجه شود، این بود که «نیروهای افغانی» ایران را «اشغال» نکردند (ص ۱۹۷)؛ چه اینکه افغان‌هایی که اصفهان را متصرف شدند و خاندان صفوی را برانداختند، در آن زمان از بخشی از قلمرو صفوی - به طور خاص از قندهار در باختر ایران آن روز - برآمده بودند و بیگانه و خارجی نبودند که تصرف پایتخت توسط آنها را بتوانیم «اشغال» بگوییم. افغان‌ها شورشیانی بودند که در آغاز برای دادخواهی راه پایتخت صفوی را در پیش گرفتند و بعد که به خرابی اوضاع دولت صفوی آگاه شدند، در پی تصرف پایتخت و ستاندن حکومت از صفویان برآمدند.

بخش سوم کتاب با فصل نوزدهم آغاز شده که عنوان آن «باب جدید در ترجمه» است. این فصل با اشاره به هم‌زمانی دوران قاجاریه با برخی از مهمترین رویدادها و تحولات جهان آغاز می‌شود. سپس «آغاز ترجمه سازمان‌یافته» در این دوران مطرح می‌شود که در آن نکته‌های خوبی درباره علت‌های پشتیبانی حاکمان قاجاریه از ترجمه گفته شده است. در این فصل، به میرزا صالح شیرازی نیز توجه شده است که از نخستین محصلان اعزام‌شده به فرنگ بود، فناوری چاپ را به ایران آورد، نخستین روزنامه ایران را پایه‌گذاری کرد و مترجم هم بود. در پایان فصل، مطالبی نیز درباره «زبان و ترجمه فارسی در شبه‌قاره هند» گفته شده است. در فصل بعدی این بخش، به اقدامات عباس میرزا در زمینه ترجمه و اهمیت ترجمه متن‌های نظامی نزد او و ویژگی‌های ترجمه‌های دوران او و نیز ترجمه کتاب مقدس توجه شده است. در فصل سوم بخش سوم کتاب به «ترجمه در عصر محمدشاه قاجار» نظر شده و اشاره شده است که «سیاست ترجمه دولتی در زمان محمدشاه در ادامه سیاست ترجمه دوره عباس میرزا بود» (ص ۲۳۶). از مطالب سودمند دیگر این فصل آنهایی است که درباره «تصحیح» یا «انشا» یا «ترقیم» به دست «منشیان» و «محرران» گفته شده است؛ و اشاره شده که این همان کاری است که امروزه بدان «ویرایش» گفته می‌شود و بر عهده «ویراستاران زبانی و ادبی و بازنگاران» است (ص ۲۳۹).

شش فصل بعدی بخش سوم کتاب، به ترجمه در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه پرداخته است که با توجه به دوره دراز پادشاهی او قابل توجه است. در این شش فصل، نخست به عامل‌های موثر بر ترجمه در عصر ناصری همچون علاقه خود شاه به مطالعه، تأسیس دارالفنون، فرستادن محصل به خارج از کشور، تأسیس «دارالترجمه ناصری»، ورود اندیشه‌های مدرن به ایران، و ... پرداخته شده و گفته شده است:

مجموع این عامل‌ها، همراه با عامل‌های تأثیرگذار و غیرمستقیم دیگر، ایران را در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی / اواخر سده سیزدهم ه. ق، به عرصه‌ای کشاند که ویژگی‌های آن در تاریخ ترجمه [ی ثبت شده] در این کشور مانند نداشت و با هیچ دوره دیگری در تاریخ [ترجمه ثبت شده] ایران قابل مقایسه نبود. این دوره با جنبش ترجمه در عصر ساسانی یا سامانی وجوه اشتراکی دارد، اما ویژگی‌هایی که در جنبش ترجمه در عصر عباس میرزا و در عصر ناصری دیده می‌شود، به ویژه هدف‌ها و رویکردهای غالب آن، که اخذ و اقتباس و استحکام بخشیدن به بنیه فرهنگی و تقویت آن نبود، بلکه تبدیل کردن جامعه به جامعه‌ای دیگر بود، در دوره‌های دیگر به چشم نمی‌خورد (ص ۲۴۷).

ترجمه در دارالفنون، شاگردان آن و ترجمه‌های آنها و اثر این مدرسه بر ترجمه در ایران، تأثیر امیرکبیر، تدریس زبان‌های خارجی، فرستادن محصل به کشورهای خارجی، پیدایش «دارالترجمه ناصری» و فعالیت‌ها و مترجمان آن، از موضوع‌های دیگری است که در این بخش از کتاب بدان‌ها توجه شده است. همچنین در این قسمت کتاب، به ترجمه‌هایی که خارج از چارچوب سیاست دولتی ترجمه انجام گرفته‌اند نیز توجه شده و مترجمان دگراندیشی همچون میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا حبیب اصفهانی، محمدطاهر قاجار، و میرزا عبدالحسین آقاخان کرمانی معرفی شده و آثار آنها مرور شده است. در این میان، به میرزا حبیب اصفهانی «به لحاظ اهمیت و تأثیر او در عرصه ترجمه» در فصل جداگانه‌ای (فصل ۲۶) پرداخته شده و پس از ارائه «شمه‌ای از زندگی و فعالیت‌های او، درباره ترجمه‌هایش، به ویژه ترجمه «حاجی بابای اصفهانی»، نوشته جیمز موریه، و اهمیت و سبک ترجمه این کتاب سخن گفته شده است. در فصل ۲۷ کتاب نیز که آخرین فصل مربوط به ترجمه در دوره ناصرالدین‌شاه است، ترجمه در زمینه‌های دیگری همچون نمایش‌نامه، سفرنامه و منابع تاریخی و جغرافیایی و منابع علمی و فنی مرور شده و در هر مورد شماری از کتاب‌های ترجمه‌شده در آن زمینه معرفی شده است.

فصل ۲۸ کتاب، به ترجمه در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه اختصاص یافته است؛ شاهی که نه همانند پدر علاقه‌مند به مطالعه بود و نه در دوران او سیاست حمایت از ترجمه و نهادهایی همچون دارالترجمه ناصری و مدرسه دارالفنون ادامه یافت (ص ۲۸۰). در این دوره که تحول مهم انقلاب مشروطه در آن روی داد شماری نهاد مدنی و مدرسه تحصیلات عالی شکل گرفت که عملکردشان بر ترجمه اثرگذار بوده است. در این فصل نیز همچون بسیاری از فصل‌های دیگر کتاب از شماری از مترجمان دوره مورد نظر نام برده شده که در میان آنها کسانی همچون تاج ماه یا آفاق‌الدوله که گفته می‌شود نخستین مترجم زن بوده

است، علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری که از رجال مشروطه بود و یوسف اعتصامی یا اعتصام‌الملک که پدر پروین اعتصامی بود، دیده می‌شوند. در پایان فصل نیز اشاره‌ای به ترجمه آثار جرجی زیدان در آن زمان شده است.

فصل ۲۹ کتاب دارای عنوان «محمدعلی فروغی: فصلی تازه در ترجمه» است که در آن پس از معرفی او و زمینه‌های شکل‌گیری شخصیت علمی‌اش، شماری از آثارش معرفی شده‌اند که از جمله آنها می‌توان به دو اثر پرآوازه او یعنی تألیف «سیر حکمت در اروپا» و ترجمه «گفتار در روش راه بردن عقل» رنه دکارت، اشاره کرد. مطالب این فصل بی‌هیچ ارجاعی نوشته شده، و تنها در بخش یادداشت‌های آن از چند منبع نام برده شده و از خواننده خواسته شده است که «برای اطلاعات بیشتر و تفصیلی‌تر درباره محمدعلی فروغی» به آنها نگاه کند (ص ۳۳۹). بهتر بود که مطالب این فصل با ارجاع و استناد به منابع و اسناد معتبری که در زمینه موضوع آن وجود دارد نوشته می‌شد، چون برای نمونه مشخص است که آن اطلاعات ریز و جزئی‌ای که درباره فروغی داده شده است - همچون اطلاعات مربوط به ورود او به دارالفنون از دوازده سالگی (ص ۳۳۵) یا آغاز تدریس از بیست‌سالگی (ص ۳۳۶)، یا اطلاعات زیادی که درباره آثار تألیفی و ترجمه‌ای او داده شده - برگرفته از منبع یا منبع‌هایی هستند. نکته جالب توجه این است که مطالب این فصل کاملاً بی‌ارجاع، همانندی زیادی با مطالب کتاب «زندگی و زمانه محمدعلی فروغی»، نوشته احمد واردی (۱۳۹۴)، دارد. برای نمونه، اطلاعاتی که درباره ترجمه «اصول علم ثروت ملل یا اکونومی پلتیک»، به عنوان یکی از ترجمه‌های فروغی داده شده، بدین صورت است:

«اصول علم ثروت ملل، یا اکونومی پلتیک [اقتصادی]، نوشته پل بوگار، ترجمه از فرانسوی (تهران ۱۳۲۳ ه.ق)، نخستین اثر به زبان فارسی در زمینه سیاست اقتصادی که سال‌ها متن درسی دوره‌های آموزش عالی بود» (ص ۳۳۷).

حال پاره‌گفتار بالا را مقایسه کنید با پاره‌گفتار زیر از کتاب گفته‌شده از احمد واردی:

کتاب دوم، ترجمه‌ای از درس نامه‌ای فرانسوی درباره اقتصاد سیاسی از پل بورگار بود... این کتاب با عنوان فارسی *اصول علم ثروت ملل، یا اکونومی پلتیک* در ۱۳۲۳ ق منتشر شد و نخستین کتاب فارسی درباره این موضوع بود و تا دهه‌ها تنها کتاب در این باره باقی ماند (واردی، همان، ص ۱۳۶).

فصل ۳۰ که آخرین فصل کتاب است به «ترجمه در پایان عصر قاجار» اختصاص دارد. در آغاز این فصل، پس از اشاره به دوره کوتاه سلطنت محمدعلی شاه و فضای ناشی از

حاکم شدن دوباره استبداد بر کشور، گفته شده که «در دوره محمدعلی شاه بیش از چند کتاب به فارسی ترجمه نشده است...» (ص ۳۴۱) و پس از قیام ملت و خلع محمدعلی شاه از سلطنت نیز، به خاطر دشواری‌ها و مانع‌های بسیاری که کشور با آنها روبرو بود، «برای تکاپوهای فرهنگی انگیزه‌ها و حمایت‌های لازم و منابع مالی» فراهم نبود (ص ۳۴۲) و در واقع در دوره سلطنت احمدشاه آثار منتشرشده اندک‌شمار بوده‌اند. در این فصل، پس از معرفی شماری از کتاب‌هایی که در پایان عصر قاجاریه به فارسی ترجمه شده‌اند، در چند صفحه، زیر عنوان «کارنامه ترجمه در عصر قاجار» نکته‌های خوب و به‌واقع سودمندی «درباره ترجمه و آثار ترجمه‌شده در عصر قاجار» گفته شده است.

برخی از اطلاعاتی که در فصل پایانی کتاب داده شده، نادرست است. برای نمونه، از «دوره حکومت تقریباً هفت‌ساله احمدشاه» (ص ۳۴۲) سخن گفته شده، در حالی که او از ۱۲۸۸ تا ۱۳۰۴، یعنی زمان خلع او از سلطنت و انقراض دودمان قاجاریه (بر اساس ماده واحده مصوب ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی) یعنی به مدت ۱۶ سال، پادشاه ایران بوده است، و حتی اگر زمان تاجگذاری او یعنی سال ۱۳۹۳ را نیز ملاک قرار دهیم، باز دوران حکومت او ۱۱ بوده است، نه ۷ سال و بنابراین تاریخ «(۱۳۲۷-۱۳۳۴ ه.ق.)» که در جلوی نام او آمده و گویا به مدت زمان سلطنتش اشاره دارد (ص ۳۴۱-۳۴۲) نیز اشتباه است. همچنین در این فصل، یکی از ترجمه‌های معرفی شده این دوره، در صفحه ۳۴۳، «تاریخ اقتصادی شرق یا محاربه روس و ژاپن [تاریخی]، نوشته شاردن، ترجمه علیرضا امیر تومان (مترجم السلطنه)، (تهران، ۱۳۳۳ ه.ق.)» است که در صفحه ۳۲۹ فصل ۲۸، بدین صورت معرفی شده است: «تاریخ اقصای شرق یا محاربه روس و ژاپن [تاریخی]، مولف؟ ترجمه میرزا باقرخان مترجم تبریزی در ۱۳۲۳-۱۳۲۴ ه.ق، ۲ ج.» از تفاوت‌های معرفی این کتاب در دو فصل ذکر شده که بگذریم، باید بگوییم با توجه به آنکه کتاب مورد نظر مربوط به ژاپن است، به نظر می‌رسد که صورت درست نام کتاب مورد نظر، همین «تاریخ اقصای شرق یا محاربه روس و ژاپن» است، چه اینکه «اقصای شرق» اشاره به همان بخشی از آسیا دارد که امروزه در نوشتگان روابط بین‌الملل با اصطلاح «شرق دور» بدان اشاره می‌شود که ترجمه «l'Extrême-Orient» در زبان فرانسه، یا the Far East در انگلیسی است.

۳. چند نکته دیگر درباره «تاریخ ترجمه در ایران»

افرون بر سه بخشی که در بالا معرفی و نقد شد، این کتاب دارای بخشی زیر عنوان «گاهنامه ترجمه در ایران» است که دربردارنده فشرده همان اطلاعاتی است که در سه بخش اصلی کتاب آمده است. پس از این بخش، پیوست قرار گرفته که نمونه‌هایی از ترجمه‌های انجام‌شده در ایران از آغاز تا پایان عصر قاجاریه در آن آورده شده است. این بخش سودمند است، بدین دلیل که هم نمونه‌های خوبی از ترجمه در آن ارائه شده و خواننده با متن‌های زیبایی در آن روبرو می‌شود، و هم سیر ترجمه در ایران را به صورت ملموس و عینی به او نشان می‌دهد. پس از پیوست نیز نمایه کتاب آمده که تا آنجا که نگارنده این نوشته دقت کرده، دقیق و بی‌غلط تنظیم شده است.

این کتاب به نثری بسیار روان و روشن نوشته شده، و در آن اثری از ابهام و پیچیده-گویی‌های بیهوده رایج در برخی متن‌های فارسی، دیده نمی‌شود که این به نظر می‌رسد از سویی حاصل تجربه دراز مولف کتاب در ترجمه و نوشتن و تولید متن است، و از سوی دیگر، حاصل تیزبینی و دقت ویراستار کتاب، کامران فانی، که خود از به‌واقع دانایان کم-شمار عرصه نوشتن و ترجمه و کتاب‌شناسی در ایران است.

شاید اگر مولف محترم این کتاب، آن را تنها به تاریخ ترجمه در ایران باستان اختصاص می‌دادند، حاصل کوشش‌شان سودمندتر بود. چون واقعیت این است که در درون و برون ایران درباره ترجمه در ایران پس از اسلام مطلب بسیار تولید شده، و در کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری که به زبان‌های دیگر - از جمله عربی - درباره ترجمه در چند سده نخست تاریخ جهان اسلام نوشته شده، به نقش بی‌بدیل مترجمان ایرانی در این زمینه و شکل‌گیری نهضت اثرگذار و دوران‌ساز ترجمه در آن دوران اشاره شده است. در پیوند با همین گمان، می‌توان گفت ای کاش مولف به جای پرداختن به ترجمه در دوره قاجاریه به ترجمه در دوره پهلوی می‌پرداخت، چه آنکه از سویی درباره ترجمه در دوره قاجاریه نیز مطلب زیاد گفته و تکرار شده - باز به فارسی و غیر فارسی - و بیشینه آنچه در این کتاب درباره ترجمه در عصر قاجار گفته شده نیز پیش‌تر گفته شده، و وزن حرف نو آن چندان سنگین نیست، و از سوی دیگر، همان‌گونه که مولف کتاب نیز در «دیباچه» به درستی اشاره کرده‌اند، تاریخ ترجمه در دوره پهلوی نیازمند نوشتن کتابی مستقل است. در واقع، نیاز به نوشتن تاریخ ترجمه در عصر پهلوی بسیار بیشتر از عصر قاجاریه و حتی دوره پس از انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ است، بدین دلیل که اکنون دیگر از دوره پهلوی زمان درخور توجهی گذشته و

بسیاری از حساسیت‌های پیشین درباره آن یا از میان رفته یا کم‌رنگ شده که همین امکان نگارش تاریخ حوزه‌های مختلف آن - از جمله ترجمه - را فراهم‌تر ساخته است؛ و چه بهتر که چنین تاریخ‌هایی را کسانی بنگارند که خود بخش زیادی از آن دوره را زیسته‌اند و رویدادهای مهم آن را تجربه کرده و به یاد دارند.

نکته دیگر این است که کتاب بی هیچ مقدمه‌ای وارد بحث تاریخ ترجمه در ایران شده است. بهتر بود که در فصلی - یا در همان «دیباچه» کتاب - به خود بحث ترجمه پرداخته می‌شد و برای نمونه پس از بیان ریشه این واژه در زبان فارسی و شماری از زبان‌های دیگر، انواع آن معرفی می‌شد و بر خواننده مشخص می‌شد که منظور از «ترجمه» چیست. همچنین لازم بود که برخی از اصطلاح‌های اولیه و بنیادین این حوزه، همچون زبان مبدأ (source language)، زبان مقصد (target language)، صورت (form)، معنی (meaning)، ترجمه معنی‌بنیاد (meaning-based translation)، ترجمه صورت‌بنیاد (form-based translation)، ترجمه آزاد (free translation) و... (برای نمونه، نگاه کنید به لارسن (Mildred L. Larson, 1984)) که در کتاب نیز از برخی از آنها بهره شده است، تعریف می‌شدند، تا هم بحث‌های کتاب در چارچوبی مشخص و با بهره‌گیری از اصطلاح‌های تخصصی حوزه مطالعات ترجمه سامان یابد، هم پیش از آنکه خواننده وارد متن اصلی کتاب شود، اصطلاح‌های اصلی این حوزه برای او معنامند شود. البته ورود بی مقدمه به بحث، محدود به موضوع ترجمه نیست و در برخی از فصل‌های کتاب نیز دیده می‌شود. برای نمونه، در فصل ۱۰ کتاب که موضوع آن ترجمه‌های قرآن به فارسی است، می‌شود نخست به حساسیت‌هایی که در سراسر جهان نسبت به ترجمه متن‌های مقدس وجود داشته توجه کرد و سپس وارد بحث درباره ترجمه قرآن به فارسی شد. همچنین مرور استدلال‌های مخالفان ترجمه متن‌های مقدس - از جمله قرآن - نیز می‌توانست برای خواننده آموزنده باشد.

درباره تقسیم‌بندی‌های کتاب هم می‌توان نکته‌ای را مطرح کرد. تقسیم‌بندی فصل‌های بخش یکم کتاب مبتنی بر «عصر» است؛ برای نمونه، «آغاز ترجمه در ایران: عصر پیش از مادها و عصر مادها»، «ترجمه در عصر اشکانیان» و غیره. اما تقسیم‌بندی فصل‌های کتاب در «ایران پس از اسلام» که تا پیش از دوره قاجاریه را در بر می‌گیرد، تا دوره مغولان مبتنی بر «سده» است (برای نمونه، «ترجمه در سده‌های سوم و چهارم ه. ق» و غیره) و پس از آن دوباره مبتنی بر «عصر» (برای نمونه، ترجمه در عصر مغولان، ایلخانیان، تیموریان) و در دو

فصل پایانی نیز مبتنی بر مکان جغرافیایی و «دوره» است: «ترجمه فارسی در شبه‌قاره هند»، «ترجمه در دوره افشاریه و زندیه». تقسیم‌بندی «بخش سوم: ترجمه در عصر قاجار» نیز مبتنی بر «عصر» و نقش برخی کسان است (برای نمونه، «ترجمه در عصر ناصری (۱)»، «محمدعلی فروغی: فصلی تازه در ترجمه»، و غیره). بنابراین، بهتر بود که تقسیم‌بندی یک-دست‌تری بر محتوای کتاب حاکم می‌شد. برای نمونه، بهتر بود همه کتاب با همان منطق «عصر» تقسیم‌بندی می‌شد و سپس فعالیت‌ها و تحول‌های مربوط به هر عصر در آن می‌آمد. همچنین، همان‌گونه که در بالا درباره فصل‌های مربوط به ساسانیان گفتیم، بهتر بود که مطالب مربوط به دوره قاجاریه نیز با تقسیم‌بندی سنجیده‌تری سامان می‌یافت. برای نمونه، بهتر بود مطالب این بخش به صورت یک‌دست، مبتنی بر دوران پادشاهی پادشاهان قاجاریه تقسیم‌بندی می‌شد و به جای آنکه به دوره ناصرالدین‌شاه ۶ فصل اختصاص داده شود (در مجموع، ۷۲ صفحه)، همه مطالب مربوط به دوران او در یک فصل به‌هم‌پیوسته، اما با تقسیم‌بندی دقیق، می‌آمد.

نکته ظریف دیگری که درباره تقسیم‌بندی بخش مربوط به قاجاریه وجود دارد این است که پس از «ترجمه در عصر ناصری» از «ترجمه در عصر مظفری و مشروطیت» سخن گفته شده است. نکته نخست درباره این عنوان آن است که به طور معمول زمانی از عصر فلان پادشاه، ملکه یا هر مسئول سیاسی دیگری سخن گفته می‌شود که دوران حکم‌رانی او یا بسیار دراز بوده، یا بسیار اثرگذار (مانند دوران حدوداً پنجاه ساله پادشاهی ناصرالدین شاه در ایران، یا دوران حکومت بیش از شصت و سه ساله ملکه ویکتوریا در بریتانیا) و به طور معمول به دوره‌های کوتاه حکومت یک پادشاه یا هر مسئول سیاسی دیگری «عصر» او گفته نمی‌شود، چه برسد به اینکه این پادشاه یا مسئول کسی همچون مظفرالدین‌شاه قاجار باشد که پادشاهی ضعیف و بی‌اثر بود که در دوره پادشاهی‌اش، به خاطر بیماری و ضعف شخصیتی او، امور مملکت آشفته و دست‌خوش رفتار و منش نادرست شماری از درباریان شده بود. اما نکته دوم این است که این عنوان مبهم است، چون «عصر» با «مشروطیت» نیز در رابطه مضاف و مضاف‌الیهی قرار دارد و در واقع معنای آن به صورت «ترجمه در عصر مظفری و عصر مشروطیت» خوانش می‌شود و از این رو معلوم نیست که منظور از «عصر مشروطیت» در اینجا چیست؟ اگر منظور آن بخشی از دوره حاکم شدن نظام مشروطه سلطنتی بر ایران است که هم‌زمان با سلطنت مظفرالدین شاه قاجار بوده که این دوره بسیار کوتاه و فقط چند ماه بوده و نام عصر بر آن نمی‌توان گذاشت، و اگر منظور از این عصر

تمام دورانی است که این نظام بر ایران حاکم بوده، یعنی تا پیش از تأسیس نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸، که بخش عمده این دوران از حوزه توجه این کتاب خارج است. تکرار برخی حرف‌ها و نظرها در چند جای کتاب نیز به هنگام خواندن آن محسوس است. برای نمونه، آنچه درباره «اسکندرنامه» گفته شده، در چند جای کتاب تکرار شده است. در فصل ۱۲ گفته می‌شود «در ادبیات عامیانه ایران، اسکندر مقدونی در افسانه‌ها و با قصه‌پردازی‌های قصه‌گویان شفاهی و روایت‌پردازان ایرانی، به موجودی تبدیل شده که به کلی متفاوت با اسکندر تاریخی و واقعی است...» (ص ۱۲۹-۱۲۸). و در فصل ۱۳ نیز، در جایی گفته شده «... ماجرای تاریخی اسکندر مقدونی در افسانه‌های پرداخته مردم دستخوش تغییرات عمیقی شده است. شخصیت تاریخی اسکندر به شخصیت کاملاً متفاوتی تغییر یافته، با حکمت، فلسفه، اخلاق، و پند و اندرز درآمیخته شده است.» (ص ۱۴۱). همین رویکرد درباره کتاب‌های دیگری همچون *سندبادنامه* که در چند جای کتاب معرفی شده‌اند نیز دیده می‌شود.

بہتر بود که برابر نام‌های خاص بیگانه و واژه‌ها و اصطلاح‌های تخصصی یا کمتر آشنا، به صورت پانویس داده می‌شد؛ برای نمونه: «گیرشمن» (ص ۲۲)؛ «هلنیستیک» (ص ۴۰)؛ «فریگیا، کیلیکیا» (ص ۵۸)؛ «پاول ساموساتایی»، «دیودور طرسوسی» و «تئودور مویسوستیا» (ص ۶۰)؛ «کالیستنس»، «یولیوس والریوس» و «تئودور نلدکه» (ص ۷۷)، «دنیل» (ص ۱۱۹)، «کربن» (ص ۱۲۱)، «جیمز موریه» (ص ۲۹۴)، «مولیر» (ص ۳۰۳) و ... همین نکته را می‌توان درباره عنوان‌های کتاب‌های ترجمه‌شده بسیاری گفت که برابر آنها در زبان مبدأ داده نشده است؛ جدای از آنکه دادن چنین برابری‌هایی چهره علمی‌تری به کتاب می‌داد، و اصولاً دادن آنها لازم بوده، این کار امکان انجام پژوهش‌های دیگر درباره آنها را نیز برای خواننده علاقه‌مند فراهم می‌کرد.

درباره منبع‌های این کتاب نیز چند نکته گفتنی است. نکته نخست این است که در برخی از فصل‌های کتاب به هیچ منبعی ارجاع داده نشده است (فصل ۳) و شمار منبع‌های برخی فصل‌ها نیز ناچیز است (فصل‌های ۲۹ و ۳۰)؛ نکته دوم آن است که به منابعی همچون میراحمدی (۱۳۹۰)، تفضلی (۱۳۷۶)، رضایی باغییدی (۱۳۸۸)، محمدی ملایری (۱۳۷۹)، آذرنوش (۱۳۷۵)، نوایی (۱۳۶۴)، ... خیلی زیاد ارجاع داده شده است؛ نکته سوم این است که شمار منبع‌های غیر فارسی در هر سه بخش کتاب نه تنها کم است (بخش یکم ۱۱ مورد، بخش دوم ۸ مورد، و بخش سوم ۷ مورد)، بلکه تنوع آنها نیز بسیار ناچیز است،

به گونه‌ای که بیشینه آنها مطالب دانش‌نامه‌ای هستند و پژوهش‌های نوع دیگر در میان آنها کم دیده می‌شود؛ نکته چهارم این است که با آنکه بخش اعظم کتاب را بخش سوم آن تشکیل داده (۱۴۳ صفحه)، شمار منابع استفاده‌شده در نوشتن مطالب آن چندان زیادتر از شمار منابع استفاده‌شده در بخش یکم کتاب نیست، و این در حالی است که شمار منبع‌های موجود درباره دوره قاجاریه بسیار بیشتر از دوره‌های زمانی مورد نظر بخش یکم کتاب است. نکته پنجم این است که از منبع‌های عربی در نوشتن کتاب بهره کافی گرفته نشده و منبع مهمی همچون *حرکه الترجمة فی المشرق الاسلامی فی القرنین الثالث و الرابع الهجره* - نوشته رشید جمیلی - که در جای جای آن به نقش ایرانیان در نهضت ترجمه چند سده نخست اسلامی پرداخته شده و به قلم استاد مرحوم صادق آئینه‌وند نیز به فارسی برگردانده شده است، در میان منبع‌های آن دیده نمی‌شود.

بر شیوه ارجاع‌دهی این کتاب هم می‌توان خرده گرفت. نشانی منبع‌هایی که از آنها بهره گرفته شده است، در پایان هر فصل و زیر عنوان «یادداشت‌ها» آمده‌اند. در این یادداشت‌ها، ما با مواردی همچون «نگاه کنید به موسوی، هند و اروپاییان در ایران...»، «صص ۱۲-۲۱»، «جهانشاهی، مقاله «آریاییان»»، «دریایی، «پارس و پاسارگاد...»، «صص ۶۲-۶۴»، «هوشنگی، نسطوریان، صفحات مختلف»، «(ص ۶۵)، و... روبرو می‌شویم که به هیچ روی شیوه دقیقی برای دادن نشانی یک منبع نیست، و بهتر بود که مولف محترم در قالب یکی از شیوه‌های ارجاع‌دهی مرسوم، نشانی منبع‌ها را دقیق‌تر می‌داد. در پیوند با همین موضوع باید اشاره کنیم که در جایی در فصل یکم کتاب (ص ۲۵)، به «تپه نوشجان» اشاره شده که گویا منظور تپه باستانی «نوشیجان» ملایر است. به نظر می‌رسد این اشتباه ریشه در منبعی دارد که مولف «تاریخ ترجمه در ایران» مطلب مربوط به این تپه را از آن نقل کرده است، بدین دلیل که همین اشتباه در اثر دیگر ایشان (درخشانی، ۱۳۸۳، ص ۷۰۵) نیز دیده می‌شود. نام منبع مطلب مورد نظر، در بخش یادداشت‌های فصل یکم، به صورت «جهانشاهی» ثبت شده و در واقع نام کوچک مرحوم جهانشاه درخشانی، به نام خانوادگی ایشان تبدیل شده است. همین اشتباه در قسمت «منابع بخش یکم» (ص ۸۴) نیز تکرار شده، و مقاله «آریاییان»، بدون ذکر نام کوچک نویسنده و صفحه‌های آن در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، به صورت «جهانشاهی»، «آریاییان»،... ثبت شده است. درباره مقاله «آریاییان»، از این موارد هم که بگذریم، باز این نکته باقی است که این مقاله در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* به نام جهانشاه

درخشانی (یا «جهانشاهی») ثبت نشده است، بلکه در پایان آن، در جایی که در دیگر مقاله‌ها نام نویسنده آمده، «بخش ادیان و فرق» نوشته شده است.

اصول نگارشی و ویرایشی در کتاب خوب و دقیق رعایت شده‌اند و تنها غلط نگارشی - ای که نگارنده این نوشته با آن برخورد کرد، «پاهنشاهی» (ص ۳۷) بود که درست آن «شاهنشاهی» است. واژه‌هایی همچون «همپای»، «امکانپذیر» (ص ۸۱)، «همعصر» (۱۲۰)، «درسگفتار»، «درسنامه» (ص ۲۴۶)، «حرفچنی» (ص ۲۵۰)، نامنامه‌ای (ص ۲۶) و... سر هم نوشته شده‌اند که بهتر بود، با هدف کمک به شفاف شدن خط فارسی، اجزای تشکیل دهنده این واژه‌های مرکب، با نیم‌فاصله از هم جدا می‌شدند. اجزای واژه «رسمی شده» (ص ۳۱) نیز بهتر بود با نیم‌فاصله به هم نزدیک می‌شدند. پاره‌گفتارهای زیر نیز دارای افتادگی و ایراد ویرایشی هستند:

«آشور، قدر قدرت منطقه، به ارابه‌های جنگی کارآمد و به سربازان جنگ‌دیده و تعلیم - یافته باتجربه بود.» (ص ۲۷)

«در شوش، پایتخت هخامنشیان، شوش و در جاهای دیگر، به زبان فارسی باستان، یا صورتی از این زبان تکلم می‌کردند، ...» (ص ۳۱)

«در شعر مولانا شماری واژه یونانی رایج در قونیه و به کار رفته در آن صفحات آمده است.» (ص ۱۵۴)

۴. نتیجه‌گیری

کتاب «تاریخ ترجمه در ایران»، متنی روان و روشن و مرتب دارد. در محتوای آن نیز آگاهی‌های بسیار خوب و سودمندی برای خواننده وجود دارد. با این همه، این کتاب نمی‌تواند درباره آن بخش‌هایی از تاریخ ترجمه ایران که مطلب زیادی پیرامون آنها وجود ندارد، به خواننده خود آگاهی چندانی دهد. به سخن دیگر، این کتاب کمک چندانی به پُر کردن خلاءهایی که درباره تاریخ ترجمه در ایران وجود دارد نمی‌کند، چه آنکه بخش زیادی از محتوای آن در منابعی که پیش‌تر منتشر شده‌اند، در دست‌رس خواننده علاقه‌مند قرار دارد. تکراری بودن بخش چشم‌گیری از مطالب کتاب، حاکم نبودن سامان مشخصی بر دسته‌بندی مطالب، متنوع نبودن منابع و مبتنی نبودن شیوه ارجاع‌دهی کتاب بر یکی از شیوه‌های مرسوم، از دیگر خرده‌هایی است که می‌توان به این کتاب گرفت.

کتاب‌نامه

- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۵). تاریخ ترجمه در ایران: از دوران باستان تا پایان عصر قاجار، تهران: انتشارات ققنوس.
- «آریاییان» (۱۳۷۴)، در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، نوشته «بخش ادیان و فرق»، ج ۱، آب - آل داوود، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ص ۳۰۷-۳۰۱، تهران: مرکز دایره‌المعارف اسلامی.
- بالائی، کریستوف و میشل کویی‌پرس (۱۳۸۷)، سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی، ترجمه احمد کریمی حکاک، تهران: انتشارات معین.
- جمیلی، رشید (۱۳۸۵)، نهضت ترجمه در شرق جهان اسلام در قرن سوم و چهارم هجری، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران: انتشارات سمت.
- درخشانی، جهان‌شاه (۱۳۸۳)، دانشنامه کاشان آریاییان، مردم کاشی، آمدرد، پارس و دیگر آریاییان، دفتر یکم، زیر نظر حسین محلوچی، چاپ دوم، تهران: بنیاد فرهنگ کاشان.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دوره ۱۶ جلدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۵)، تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید مورد شهریار ماکیاولی، چاپ دوم، تهران: مینوی خرد.
- قریشی، محمدحسین (۱۳۹۳)، درآمدی به تاریخ ترجمه، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۴۶)، «سیر ترجمه در ایران»، ارمغان، شماره ۵ و ۶، ص ۲۳۷-۲۲۵.
- نوابی، داود (۱۳۸۹)، تاریخچه ترجمه فرانسه به فارسی در ایران از آغاز تا کنون، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- واردی، احمد (۱۳۹۴)، زندگی و زمانه محمدعلی فروغی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نامک.

Balay, Christophe (2017), *La Crise De la Conscience Iranienne Histoire de la prose persane moderne (1800-1980)*, Paris: L'Harmattan.

Larson, Mildred L. (1984), *Meaning-based Translation: A Guide to Cross-language Equivalence*, Lanham: University Press of America.